

فراغ در راغ و باغ بساط نشاط فرو گسترده و شرار خلوی در کانون بلورین برافروختند و خرمن‌های عقل و ادب به شعله آن آتش آهگون و آب آتش رنگ همی سوختند. و خاصان حضرت در رکاب خاقان جم شوکت به شهر شیراز وارد و هر یک در عمارات معینه دور و نزدیک منزل گزیده آسوده شدند. و مدت ده (۱۰) روز تمام تمامی سپاه از خواص و عوام میهمان خوان نوال شاهزاده جمشید جلال قآن خصال [۲۹۹] بودند و پس از ده (۱۰) روز مصارف و سیورسات ملتزمین رکاب از متوجهات دیوانی فارس به حساب در آمد.

ذکر ورود

نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه از کرمان و آمدن جناب میرزا سلیمان یزدی به شفاعت عبدالرضا خان و بعضی واقعات آن ایام و اوایل

در ایام توقف حضرت خاقان صاحبقران در شهر شیراز چنان اتفاق افتاد که همه شبها ابر بهمنی بدریاری و نثار دربار شهریار بهمن نوال دارا جلال همی برخواستی و کوی و برزن را به بارش و ریزش سمط‌های لؤلؤی برگردن و گوش برآراستی، از بام تا نیمروز آفتاب در پس پرده سحاب تواری داشت و از ظهر تا شام نزول باران را آرام و ظهور مهر جهان تاب را اتصان بود، لهذا آن ایام دی و بهمن، فروردین و اردی را شرمنده می‌کرد و اعتدال هوا مرده را زنده همی نمود، در هر معبری از تراکم امطار رودی و در هر برزنی از نشاط مطارب سرودی بود، بزرگان و خُردان درگاه شاهنشاه به لهو و لعب و عیش و طرب داد دل از روزگار غدار گرفتندی و بی‌نقش و نگار تصورات و توهمات همه شب با جام باده و یار ساده مست خفتندی و با عاذل و لایم به این ابیات پاسخ گفتندی:

عربیة

و داوئی باللی کانت هی الذاء
و ان مسها حجر مسّته سراء
لها محبان لوطی و زناء

دع عنک لو می فان اللوم اغراء
صفراء لا تنزل الاحزان ساحتها
من کف ذات حرفی ذی ذی ذکر

و همه روزه حضرت خاقان صاحبقران علی التّوالی به عرایض ادانی و اعالی پرداختی و دادِ مظلومان از ظالمان گرفتی، و بر عجزه و ملهوفین رحمت آوردی، و بر ارباب کمال و هنر التفاتها کردی.

هم در این ایام نواب شجاع‌السّلطنه با عمال و ضباط کرمان به حضور اعلیحضرت خاقانی شرفیاب و محاسبات ولایت فارس و کرمان به توسط کلک مستوفیان دیوان پرداخته آمد، و بقایای هر کس به سهراب‌خان گرجی تحویل یافت. و جناب میرزا سلیمان طباطبائی یزدی با برادر و بنی‌اعمام و اقارب عبدالرضا خان و پیشکش و تحف و هدایا و عریضه‌ضراعت ضمیمه به شفاعت او در رسیدند، و میر عبدالعظیم خان قزوینی به توسط او در نزد مقربان حضرت الحاح کرد، با کارگزاران دربار به اصلاح امر او که صلاح وقت بود پرداختند و او را مطمئن ساختند.

و اعظم فارسیه هر یک به یکی از امنای دولت ملتجی گردیده در حضرت خاقانی برائت ذمه از مسامحات رفته نمودند و مبالغی خدمت کردند و مورد مرحمت و مکرمت شدند.

و نواب اشرف فرمانفرما قرین مباحات گردید، میرزا محمدعلی وزیر آن سرکار لقب مشیرالملکی یافت و میرزا علی اکبر کلانتر ولد حاجی ابراهیم خان اعتمادالدّوله مرحوم قوام الملک لقب گرفت و محمد علی خان قشقائی ایلخانی ایلات فارس گروهی از دزدان بختیاری را به حضور اعلی فرستاده به سیاست رسیدند و خدمات دیگر کرده مورد التفات شد. و آقا بابا خان مازندرانی بارفروشی که از چاکران قدیم دربار خاقانی بود به سرداری فارس مفتخر گردید، و ارباب خدمت و صنعت و کمال و حال هر یک در خور مرتبه انعام و راتبه یافتند. شعرا و فضلا به حضور اعلی فایز شدند و به توجهات خاقانی فایض گردیدند.

[لقب امیرالشعرانی هدایت]

مؤلف این نامه که موروثاً در فارس به خدمتگزاری حضرت فرمانفرما و منادمت نواب نایب الایاله مخصوص بود به معرفی جناب جلالتماب میرزا محمد تقی

صاحب دیوان علی آبادی منشی الممالک به حضور اقدس شرفیاب گردید؛ و چون خدمات سابقه آبا و اجداد در نظر مبارک شاهنشاهی بود شرحی از قدمت خدمت والد با امنای دولت آصف الدوله و صاحب دیوان شفاهاً فرمایش رفت و قریب به ده بار به خطاب خانه‌زادی دولت مخاطب شدم. بعد از تفقدات به انشاد قصیده مدیحه و عرض غزلی چند ملیحه مأمور گشتم و به لقب «امیرالشعرائی» مفتخر و مأمور به ملازمت رکاب شاهانه آمدم.

و غالب اوقات در خدمت امنای دولت خاقانی جناب آصف الدوله و معتمد الدوله و محمدصادق خان دنبلی و محمود خان و جناب صاحب دیوان و سپهدار والاشان معزز و مصاحب همی بودم، و در هنگام خروج موکب اعلی به واسطه عروض مرض از رکاب اعلی محروم و از این حرمان مهموم ماندم، چندانکه امنای دولت خاصه جناب صاحب دیوان در عدم توقف و التزام رکاب مبارک ساعی و جاهد شدند حرکت نیارستم.

در ذکر

حرکت موکب شاهنشاهی از شیراز
به جانب کوهکیلویه و خوزستان و شوشتر و
بازگردانیدن نواب شاهزاده شجاع السلطنه و
محمد زکی خان نوری وزیر کرمان بدان سامان

سابقاً مجملی از خصال و جلال محمد زکی خان نوری و امارت و صدارت او در فارس مرقوم شد، و بعد از تغییر و تبدیل اوضاع آن ملک و خروج طایفه نوریه از آن شهر او نیز با شکرالله خان نوری و اولاد و اقربا حسب الامر خاقانی و پایمردی آغا-بهرام قراباغی به دارالخلافه طهران آمده مورد الطاف خاقانی شد و در سلک غلام پیش خدمتان خاصه منسلک گردید.

و چون در این ایام فارسیه به عجز و ادب و الحاح شفعا برانگیختند و خدمات به ظهور آوردند و به سبب وقوع گذشته از وقوف محمد زکی خان در مُلک فارس متوحش [۳۰۰] بودند، حضرت خاقان اعظم بنا بر رعایت احوال فارسیه در این

باب حکمی حتمی فرمودند به مصالح چند محمد زکی خان را به وزارت و پیشکاری و سرداری نواب شاهزاده معظم شجاع‌السلطنه مأمور و باطناً وعده تفویض ملک یزد نیز به نواب والا فرموده او را خرسند و خوشنود مرخص فرمود، میرزا سلیمان طباطبائی و همراهان او را نیز مخلع و معزز به یزد روانه داشت، و عبدالرضا خان را به حال خود وا گذاشت، و آغروق و صندوقخانه و خزانه را به مصحوب نواب شاهزاده والا شان بهمن میرزای بهاء‌الدوله حکمران خوار و سمنان و دامغان از راه اصفهان به مراجعت طهران مأمور فرمود. و مصطفی قلی خان سرکرده پیادگان سمنانی را در خدمت شاهزاده مأمور؛ و به محمدعلی خان ایلخانی فارس حکم شد که با سواره ایلات تا غایت خاک فارس و بدایت مرز و بوم عراق در رکاب شاهزاده حاضر و همراه بوده باشد، و بعد از وصول به عراق به راه رجوع پوید.

و موکب شاهنشاه صاحبقران بعد از یک اربعین تمام توقف در شیراز و انتظام امر صفحات آن ملک جنت طراز به عزم تحریک لوای ظفر انما مستعد گردید. امیر نامدار غلام حسین خان سپهدار مأمور شد که سه روز بعد از حرکت خاقانی توپخانه را برداشته از راه فهلیان در قصبه بهبهان به رکاب مستطاب الحاق و الصاق جوید. و خاقان صاحبقران در عصر روز جمعه یازدهم شعبان در عین نزول باران حرکت فرموده در منزل چنار راهدار نزول اجلال وقوع یافت. میرزا منصور خان حاکم کوه‌کیلویه و بهبهان که از سادات عظیم الشان بود به رهبری و فایده اردوی همایون و التزام رکاب میمون مفتخر گردید و در روز شنبه از راه دشت ارزنه روانه قصبه کارزون گردیدند و در کمال تفرج به منزل رسیدند.

در ذکر مجملی از

**صفات قصبه کارزون و باغ نظر و نرگس زار فهلیان و
عبور حضرت خاقان صاحبقران از این راه به بهبهان و
وقایع اتفاقیه**

کارزون را از جمله بلاد اقلیم سیوم شمرده‌اند. گویند: از اصل سه قریه بوده است و طهمورث دیوبند آن را بنیاد کرده، و آخر الامر فیروز بن بهرام یزدجرد آن را شهری

کرده بعد از خرابی در ایام عضدالدوله دیلمی سمت آبادانی یافته و باز روی به خرابی نهاده، آنچه در ایام ما مشهود گردیده است قریه‌ای است بزرگ و طولانی و قرای چند از قبیل دوان و بلیان و نودان و غیرهم از توابع آن است. چون از دشت ارژنه به فراز کوه بر آیند و به رباط در آیند، کوهی دیگر که عوام آن را اوشنگ نامند و قلعه هوشنگ بر فراز قلل آن بوده است بگذرند به صحرائی بین الجبلین رسند که فامور و سراب فامور بر یک سوی آن است و در آن جا نرگس زاری خود روی وسیع است، و چون به شهر کازرون رسند دکه و بازار و سرای کاروان و بیوتات قدیمه و جدیده دارد.

و حکام این عهد که از آن جمله کلبعلی خان کازرونی از اولاد علی قلی خان حاکم کازرون معاصر زندیه بوده است قلعه ای کوچک بنا نهاده است و باغی نیکو در حوالی آن بلده است که آن را «باغ نظر» نامند و در آن باغ اشجار نارنج و گل سرخ و یاسمن به ترتیب و قاعده تمام غرس کرده‌اند که کمال موزونیت و مطبوعیت دارند، و بهار نارنج و نارنج را در هر فصلی در آن باغ کمال صفا و جلوه است. و در ظاهر باغ شمیری قعیر عظیم تر از هر آبگیر واقع و سراسر آن شهر و صحرا از اقسام و انواع ریاحین و نباتات رنگین آزر عرصه تاتار و رشک مملکت چین است و فصول شتائیه آن ارباع اجمل از ازمه بهار و ربیعیه فروردین ماه پارسیه، با آنکه جدار سراهای آن شهر از سنگ و کج بر پا شده، بهر بهار از آن جدار گیاههای اخضر همی

۱. حمدالله مستوفی گوید: کازرون از اقلیم سیم است، طولش از جزایر خالدات «فز» و عرض از خط استوا «کطیط» در اصل سه دیه بوده است: نورد و دریست و راهبان. طهمورث دیوبند ساخته، چون شاپور بن اردشیر بابگان بشاور بساخت آن را از توابع بشاور کرد تا فیروز بن بهرام بن یزدگرد بن بهرام گور آن را شهری گردانید و پسرش قباد بر آن عمارات افزود، شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده، اکنون نیز عمارات متفرق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هر یک همسر قلعه‌یی باشد و هوایش گرم است و آبش از سه کاریز که بدان دیهها منسوب است و اعتماد بر باران دارند. و میوه‌اشان نارنج و ترنج و لیمو و انواع میوه‌های گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آن را جیلان خوانند، مثلش در جهان نیست، و آنجا پنبه بسیار بود و قماش کریاسین از کازرون به همه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد و قماش آنجا اگر جز به آب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد؛ و مردم آنجا شافعی مذهب‌اند، در آنجا ... مزارات اکابر بسیارست که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون است (نزهةالقلوب، ص ۱۵۰ - ۱۵۱).

روید و صحرائش از کثرت سبزه و ریاحین رنگین از فامور تا شاپور بهشت را همی ماند. کثرت طیور مسمی به دُرّاج که لحوم آنها را بر کبک رجحان است در آن اراضی به کثرت زیره در کرمان و خرما در بصره است.

علی العجله چون حضرت خاقان صاحبقران بدانجا نزول فرمود، در باغ نظر که از بناهای حاجی علی قلی خان افشار کازرونی است پنج شبانه روز بر آسود و از آب و هوای آن ولایت به غایت خوشنود شد. هم در این چند روز ایام توقف چشم سحاب متصل گریان بود و جگر برق بریان، ولی هم در عین باران خاقان کامران از کازرون حرکت فرموده و بعد از قطع دو فرسنگ به رود شاپور که رودی است مشهور رسیده سمند آهن رگ را در آب رود جهائیده چون بط از آن شط به شنادر گذشت و بر فراز تلی بلند برآمده بایستاد و بگذرانیدن بُته و آغروق و اهالی حرم محترم فرمان داد، و بعد از عبور تمامی در منزل سراب بهرام نزول گزید.

دیگر روز از پهلوی قلعه سفید که بر فراز کوهی فلک سپار است گذار کرده در منزل فهلیان که از جنات اربعه شمارند منزل فرمود و از سراب بهرام تا فهلیان که شش فرسخ است کثرت ریاحین و لاله و نسرین از حدّ نعت و وصف در گذشته است و نرگس زار فهلیان به وسعت و نزهت معروف است تا دیده همی بیند نرگس خود روست که صحرا را فرو گرفته و رایحه آن مشام عابری را معطر کرده، و در آن عرصه رودی عظیم پهناور است چون حضرت بی همال دریا نوال از رود درگذشت و به جهت گذشتن سپاهیان در آن سوی [۳۰۱] رود فرود آمد.

به هنگام نهار شکستن خوان شاهانه بگستردند و خاقان دولت یار صاحبقران به طعامهای الوان التفاتی فرموده به قدری نان و شربت اکتفا گزید و ظروف و اوانی مملو به اغذیه را به مقریان حضرت و امنای دولت بذل فرمود. محمد ابراهیم خان ناظر ولد حاجی محمد حسین خان نظام الدوله صدراعظم اصفهانی و جمعی از اعظام که قریب به پنجاه (۵۰) کس بودند از آن طعام تناول نمودند انقلاب در احوال همگی حاصل شد و قی و اسهال و تهوع بر طباع و امزجه آنان غالب آمد، و قریب به هلاکت شدند. میرزا محمد حسین حکیم باشی را چنان گمان رفت که سمی در آن اغذیه تعبیه کرده اند تا معلوم شد که شب دوشینه این طعام را در سر آب بهرام مطبوخ و آب آن از چشمه بوده به صفت سمّیت موصوف، لهذا رفع سوء ظن امنای

دولت گردید و مباشرین مطبخ و کارخانه از غضب سلطانی معفو شدند.

و نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس از آن منزل مرخص و به شیراز رجوع کرده، دیگر روز به عزم منزل سراب سیاه، سپاه حضرت شاهنشاهی به حرکت در آمدند، بعد از شکار درّاج و تیهو و غزال و آهو و تفرّج چمن و سبزه‌زار و عبور از رود سنگ شیر به منزل باشت اتراق افتاد، نواب امیرزاده نجفقلی میرزا ولد جناب فرمانفرما که والی کوهکیلویه بود در منزل باشت بابوئی سعادت عتبه بوسی جد کبیر خطیر بی نظیر را در رسید و مورد التفات خاقانی شد.

و روز دیگر به دوگنبدان توقف افتاد و به خیر و اقبال از رود سریع خیرآباد عبور افتاد و در لب رود کردستان استهلال هلال شهر صیام مبارکی بخشید. و امیر غلامحسین خان سپهدار والا شان حسب المقرر با توپخانه خاصه در آن روز به رکاب بوسی استسعاد یافت و از آنجا به منزل کوه سیاه عزیمت رفت، از رودی مهیب در گذشتند، و نشاط شکار در خاطر خطیر حضرت شاهنشاه تاجدار در افتاد و با خواص چاکران به نخجیر پرداخت.

سواران شیر اوژن و غلامان بیرافکن آثار گام شیر در آن اراضی و جنگل احساس کرده، معروض داشتند. حکم شاهنشاهی جاری شد که سوار و پیاده در آجام و جنگل به بیرون کردن شیر و سایر ددان پردازند. پس از لختی تجسس و تفرس دو شیر دلیر از بیشه سر بر کردند و به صحرا روی نهاده بر سواران حمله بردند، پس از کز و فرّ طرفین سپاه شیرگیر بر شیر چیر شدند و او را با خاک بیاغشتند، شیری دیگر به محاذی حضرت خاقان اکبر واقع شد اسبان بر میدند و خاقان صاحبقران به ضرب گلوله تفنگ آن شیر را از پای در افکند و از تواتر گلوله‌های هژبر افکن چرمش منقط‌تر از چرم پلنگ گردید، و از توالی شمشیرهای برنده دوالش مخطط‌تر از پیکر ببر آمد.

و بعد از وصول حضرت شهریار جم جاه به منزل کوه سیاه، نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری به حضور اعلی رسید؛ و پیشکش و هدایا و عریضه شیخ مشاور عرب، حاکم محال کعب از نظر اقدس در گذشت، و همچنین سپهدار عراق به رسم منقلای لشکر با توپخانه دوزخ شرور روانه شوشتر گردید و مقرر شد که به ورود شوشتر جانبازان عراقی را به اوطان رخصت

دهد و خود منتظر ورود موکب اعلی بماند. اردوی بزرگ سلطانی از کوه سیاه به حرکت در آمده به منزل را مهرمز نزول کرد.

و درین جا درختی نارنج عظیم قدیم است که در آن صفحات چنان مشهور آمده که روزی نوشیروان عادل بر آن درخت تکیه نموده حکمی به عدل جاری فرموده و آن شجر نارنج هنوز از اثر عدل او بر پای و بارور است، و گویند طوایف مجوسیه ایران را به مانند سرو کشمر آن شجر زیارتگاه است.

در ذکر ورود موکب مسعود حضرت خاقان اعظم صاحبقرانی به شوشتر و دزفول و وقایع اتفاقیه

اردوی بزرگ حضرت شاهنشاه فلک جاه در روز جمعه دهم شهر رمضان المبارک به مبارکی و اقبال وارد شوشتر گردید و در کنار شط خیمه و خرگاه و سراپرده آسمان گرای آمد. روز دیگر به ملاحظه و تماشای سدی که نواب غفران مآب دولتشاه محمدعلی میرزا حکمران سابقه کرمانشاهان و خوزستان و لرستان بسته بود توجه فرمود.

توضیح این اشارت و تنقیح این عبارت آنکه شاپور ذوالاکتاف پادشاه قدیم ایران که در تواریخ شرح حالش گذشته است در شهر شوشتر که از جمله خوره شاپور است بساختن سدی سدید پرداخت و آب آن رود را از مجرای قدم برگردانیده از نشیب قلعه سلاسل که واقع در کمرکوه و متصل به معموره شوشتر است بکندن و تراشیدن سنگ به صحرای شوشتر جاری ساخت و به مرور دهور و کرور شهر آن سد سدید از لطمه امواج شدید و کثرت سیلاب خراب گردید و آن وادی از هجوم آب بی آب ماند تا در سنه یکهزار و دو بیست و پنج (۱۲۲۵ هـ / ۱۸۱۰ م) به استدعای اهالی شوشتر بساختن آن سد که نمونه همت عالی او بود متوجه گردید. آخر الامر بعد از بسیار رنج و صرف مخزن و گنج آن سد را تجدید فرموده آب را به وادی که سراب خشک بود جاری و ساری فرمود و مایه آبادانی و آسایش اهالی شوشتر گشت. خاقان مغفور بعد از تماشای آن سد استوار به یاد آن فرزند اسکندر

همت فریدون حشمت افتاده بسیار متأثر و متحسر گردید.

و در یازدهم از شوشتر به دزفول نزول و پنج روز اتراق فرمود و از رود بلارود که در دو فرسخی دزفول است با تخت روان از آن رود روان عبور گزید و به منزل حسینیه نزول فرمود و نواب حشمت الدوله محمد حسین میرزا خلف دولت‌شاه مغفور از کرمانشاهان در رسید و تفقدات بی‌کران از جدّ صاحبقران دید.

مع القصة از این منزل تا خرم‌آباد لرستان فیلی که پنج منزل است شبانروز کثرت باران زحمت شهریار و همراهان همی داد [۳۰۲] در روز جمعه بیست و سیم عرصه خرم‌آباد از مقدم شاهنشاه خرم و آباد شد و از آنجا روی به همدان آورد.

در بیان ورود

ینارال دالغورکی ایلچی و وزیر مختار دولت روسیه

در همدان به حضور حضرت خاقان و

آمدن از آنجا به دارالسلطنه طهران

چون نوروز سال یکهزار دویست و چهل و پنج (۱۲۴۵ هـ / ۱۸۳۰ م) در عرصه خرم آباد به خرمی گذشت در باغ علی آباد که هر سروش غیرت سرو کشمیری بود جشن شیلان و خلعت چنانکه رسم ملوک عجم است انجام آمد و خاقان بی همال به بروجرد نزول اجلال فرمد، در این وقت خبر وصول ینارال دالغورکی ایلچی دولت روسیه به همدان در رسید و چنانکه از حضرت خاقانی امنای دولت دستورالعمل داده بودند میرزا مهدی ملک الکتاب فراهانی از عراق و فارس به میهمانداری او رفته و به همراهی او به همدان آمده و نواب شاهزاده کامکار ولیعهد نامدار حسب الامر اعلی با فرزند خود نواب امیرزاده خسرو میرزا که از سفارت روس بازگشته بود در همدان به حضور اعلی حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شدند.

چنانکه رسم دولت خاقانی بود ایلچی مقرون به اکرامات و تشریفات گردیده، امنای دولت به اشارت حضرت خلافت او را به طویهای دلکش و دعوتهای عظیم مشغولی همی دادند، و در دعوت آصف الدوله قاجار و سپهدار از استماع نغمات و اجتماع لذات و بازیهای بازیگران هندوستانی که از عباسی به فارس آمده و در رکاب بودند، ایلچی را حیرت بر حیرت بر افزود و شرح لعب و شعبدههای آنان در این مقام نگاشتن مایه قطع سلسله کلام است.

الحاصل در آن اوقات میرزا محمدعلی خان وزیر طهران با دویست (۲۰۰) کس از کدخدایان و اشراف و اعیان مملکت ری به بلده همدان آمده التماس رجوع و

ورود حضرت خاقانی را به تختگاه خاصه خود نمودند، چه سی (۳۰) سال بود که جشن نوروزی و تحویل حمل درری استقرار داشت. چون در این سال همدان محل ظهور عید سعید آمد، عمال ری به توقف شاهنشاه در آن بلد توهم کرده، ملتمس آنان به ظهور رسید. نواب نایب السلطنه به انتظام ولایات شهر زور و سرحدات عراق عرب مأمور گردید و ینارال دالغورکی و همراهان او مخلع و مرصع به توقف طهران مرخص شدند.

و رایات سعادت آیات صاحبقرانی در اواخر شوال از همدان به اهتزاز آمده در هشتم ذیقعدة الحرام به دارالخلافه طهران شرف نزول ارزانی داشت و اخبار واقعات خراسان معروض رای ملک آرای حضرت خاقان گشت.

ذکر آمدن

الله‌قلی خان خوارزمی به حوالی خراسان و بازگشتن و قتل صید محمد خان کلاتی

سابقاً مذکور شد که بعد از رسیدن شاهزاده احمدعلی میرزا به مشهد مقدس صید محمد خان جلایر کلاتی از محمد خان قرائی گسسته به خدمت والی والا پیوست، پس از چندی به اغوای کریم خان زعفرانلو بتاخت چناران و رادکان پرداخت و جمعی را اسیر و برده ساخت و رضاقلی خان چاپشلو پسر بیگلر خان حاکم دره جزرا که در سن شباب از حکومت موروثی کامیاب بود بفریفت و با خود موافق کرد، پیغام و نامه به الله‌قلی خان خوارزمی فرستاده او را به تصرف بلاد خراسان تطمیع نمود.

و او در اوایل ذیقعدة این سال که یک هزار و دوست و چهل و پنج (۱۲۴۵ هـ / اواخر آوریل ۱۸۳۰ م) بود با سپاهی از طوایف اوزبکیه و ترکمانیه از خیوه و گرگانج به حوالی رود طژن آمد.

نواب شاهزاده احمدعلی میرزا خوانین خراسان را اعلام کرده و بعد از ورود به صحرای الان دشت، الله‌قلی خان خوارزمی از احتشاد سپاه اطلاع یافته پرتو خوف

و دهشت بر آئینه نسیرش تافته عزم مراجعت به مُلک خود کرد. نواب شاهزاده بعد از استحضار قصد تاخت پشت کوه متعلق به صید محمد خان فرمود و او به امیدواری اعانت رضاقلی خان چاپشلو به محال دره جز آمده.

چون فی مابین رضاقلی خان و سلیمان خان پسران بیگلر خان مخالفتی روی داده و سلیمان خان با گروهی از تراکمه دشت و ایلات علی ایلی در قلعه محمدآباد به منازعت مستعد نشسته بود، صید محمدخان با وی معرکه آرای هنگامه قتال و جدال گردید و از مابین تأییدات الهی در آن گیرودار و کارزار صید محمد خان کلاتی هدف تیر قلعه گیان محمدآباد شده از اسب فرو غلطید و از اثر آن گلوله گرم تنش بر جای سرد شد.

و نواب شاهزاده، احمد علی میرزا قلعه جفری که از توابع تبادگان و در تصرف صید محمدخان بود به تسخیر درآورد و سایر قلاع پشت کوه و بلوک فیود خور خارج در بند کلات به تصرف سپاه ایران اندر آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر و مقهور نواب شاهزاده آزاده شد و آنان را به عوض اسرای اکراد چناران و رادکان که صید محمدخان برده بود نواب والا به جعفرخان ولد نجفقلی خان شادلو داد و خود مراجعت به ارض اقدس گزید و در اواسط محرم یکهزار و دویست و چهل و شش (۱۲۴۶ هـ / ژوئیه ۱۸۳۰ م) مؤدّه این فتوحات در طهران به عرض امنای دولت حضرت شاهنشاه کامران خاقان صاحبقران قاجار در رسید.

[وفیات]

و در این سال بلاق همایون در بلوکات شمیران گذشت و از تاثیر وبای عام جماعتی از خواص و عوام درگذشتند و از جمله امرای دربار محمدحسن خان نسقچی باشی دولوی فاجار بود که رحلت نمود؛ و از مستوفیان خاص میرزا محمد زکی نوری بود که خاقان مغفور قدردان منصب او را به پسرش میرزا محمدتقی نوری تفویض فرمود.

ذکر مخالفت شاهزادگان عراق
نواب [۳۰۳] حشمت الدوله و حسام السلطنه و
وقایع نواب مهدی علی خان و گرفتاری او و
استخلاص وی از تراکمه

چون نواب حشمت الدوله محمد حسین میرزا از حکومت موروثی معزول و به خدمت حضور حضرت خاقان کبیر مشغول بود، اهالی کرمانشاهان اجماع کرده او را بخواستند، و خاقان صاحبقران استدعای آنان را نپذیرفت و به دارالدوله رفت. چون کارگذاران حسام السلطنه با رعایا تعدی می نمودند و اهالی خوزستان و لرستان نیز از نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنه بر میدند و به وی گرویدند. حشمت الدوله با جماعتی روانه آن حدود شد و در ورود به خرم آباد فیلی تمامی اهالی لرستان از پیشکوه و پشتکوه الا طایفتین حسنوند و یوسفوند به متابعت نواب حشمت الدوله خدمتگزار شدند.

و نواب حسام السلطنه گروهی از بیرانوند و باجلان و بختیاری جمع کرده قصد تسخیر شهر کرمانشاهان نمود، نخست نواب همایون میرزا برادر کهنتر و حکمران ولایت نهاوند را به جهت سرگرم کردن نواب حشمت الدوله و غفلت او از عزم خلاف به بهانه مصالحه و قرارداد فی مابین روانه خرم آباد کرد. اما حشمت الدوله از این خیالات اطلاع یافته نواب همایون میرزا را از مراجعت ممنوع و به کرمانشاهان مرسول داشت.

و از آن طرف نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا حکمران ملایر و توپسرکان به جهت خصوصیتی که با حشمت الدوله داشت با سواری بسیار از الوار و چهار توپ شعله بار روی به تسخیر بروجرد نهاد. نورمحمد خان قاجار دولو و بروجردیان در حفظ شهر و باره و صیانت عیال شاهزاده حسام السلطنه کمال ثبات ورزیدند و بعد از سه روز توقف شیخ علی میرزا منازعات روی داد و شیخ الملوک فرار کرده، میرزا محمد حسن وزیر او که شیرازی بود زخم گلوله برداشت، و میرزا اسمعیل خان گلپایگانی به قتل رسید و بسیاری اسیر شدند. و نواب حسام السلطنه با احتشادی بی پایان قصد محاربه نواب حشمت الدوله کرده، در هشتم محرم در خارج قصبه

خرم آباد بنیاد مقاتله نهاد و رزمی بزرگ در پیوست.

نواب نصرالله میرزا برادر نواب حشمت السلطنه که به واسطه مصاهره در سپاه عم خود حسام بود به نزد برادر مکرم آمد و هزیمت در سپاه حسام السلطنه در افتاد و قریب بدو ثلث لشکر او اسیر شدند و عوررها گشتند و حسام السلطنه خود را به بروجرد درافکند و نواب حشمت الدوله در آن صفحات کمال استقلال حاصل نمود.

و حضرت خاقان صاحبقران غلامحسین خان سپهدار را به بروجرد مأمور فرمود و نایره این فساد را به آب اصلاح و مصالحه فرو نشاند.

اسیر شدن مهدی علی خان جلال الدوله

و درین سال جماعتی از ترکمانان تکه به اغوای الله قلی خان اوزبک خوارزمی با دو هزار (۲۰۰۰) سوار بتاخت خراسان آمدند. نواب شاهزاده احمد علی میرزا از ارض اقدس به در آمده ایشان متفرق شدند و بیشتر در میانه عباس آباد که معبر زوار است کمین گزیدند. در مراجعت زوار بر آنها تاخته پانصد (۵۰۰) نفر اسیر گرفته و دوست (۲۰۰) کس به قتل آوردند و از جمله اسرا نواب مهدی علی خان جلال الدوله^۱ ولد سعادت قلی خان برادر جناب آصف الدوله وزیر همیم لکنهو بود. خاقان صاحبقران، حاجی اسمعیل خان قاجار شامبیاتی [را] با جماعتی از سواره به تنبیه طوایف ترکمانان مأمور و احکام سخط آمیز به نواب احمد علی میرزا مرقوم شد که در این باب به تدارک و تلافی پردازد و به رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان حکم صادر شد که تا ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان داده کس فرستاده مهدی-علی خان نواب را از تراکمه خریداری نمایند. و فرستاده وی وقتی رسید که تراکمه اراده داشتند اسرای خود را به خبوق برده به بها دهند. رسول رضاقلی خان نواب مذکور و زوجه شیخ ابراهیم عرب جزایری را به یک هزار تومان زر خریداری کرده باز آوردند و از قرار تقریر او در آن سفر، یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان نقد و جواهر

و افشمه او به غارت رفت و حاجی اسمعیل خان قاجار در آن سفر به رحمت پروردگار پیوست و در ارض اقدس مدفون گشت. و در همان ایام لشکرها بر سر تراکمه تعیین شده دمار از ایشان برآوردند و تکافی و تلافی تمام کردند.

[فرستاده‌ والی میمند]

و در این سال یوزباشی عبدالرحمن فرستاده متورخان افشار والی میمنه [= میمند] و شیرخان با عریضه ارادت فریضه به حضور اعلی آمد و مورد التفات شد و فرمان مرحمت بنیان در جواب عریضه اش شرف صدور یافت.

[وفات بهرام خان هزاره‌ای]

هم درین اوقات بهرام خان هزاره‌ای ولد بنیاد خان بیگلربیگی جام و باخرز به استرداد تفرقه ایل خود به سرخس رفته به دست هزاره که با پدرش خوئی بود کشته شد، و محمد خان قرائی فرصت یافته جام و باخرز را به تصرف گرفت و یعقوب-خان و آقاخان بنی اعمام او را با پنجاه (۵۰) نفر از آن سلسله مقتول ساخت و خود به ضبط باخرز و جام پرداخت.

ذکر آمدن فرستادگان

میر مراد علی خان حکمران سند

به دربار خاقان صاحبقران و

مأموریت نظر علی خان قاجار بدان سامان

در ضمن گزارشات سال یکهزار و دویست و چهل و سه (۱۲۴۳ هـ / ۱۸۲۷-۱۸۲۸ م) اشارتی رفت که حسنعلی خان جوانشیر از جانب قزلباشیه کابل عریضه به خدمت صاحبقران آورد، و بدین دست آویز از راه سند رجوع کرده مقصد خود را به عمل آورد و استدعای سفارش نامه از امنای دولت جاوید مدت نمود، به

مخصوص داشتند و نظرعلی خان قاجار قزوینی نایب ایشک آقاسی باشی به سفارت سند مأمور شد؛ و یک قبضه شمشیر خراسانی و یک دست خلعت مفتول باف اصفهانی به افتخار میرزا مرادعلی خان حاکم سند ارسال رفت، و یکهزار (۱۰۰۰) تومان به میرزا محمدعلی انعام افتاد و هر یک [از همراهان] خلعتی یافتند و با نظرعلی خان در اواخر جمادی الثانیه راه مراجعت برگرفتند و بعد از ورود به عباسی از راه دریای سند روی به مقصد نهادند.

ذکر محاصره کردن

**نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه شهر یزد را و
مقتول شدن محمد کاظم خان سواد کوهی مازندرانی و
وفات سردار نامدار محمد زکی خان نوری و
مراجعت نمودن نواب شجاع السلطنه**

سابقاً مرقوم افتاد که نواب شاهزاده شجاع السلطنه از حضرت خاقان بی همال استدعای استخلاص یزد و انقیاد عبدالرضا خان نمود، و خاقان صاحب قران رخصت فرمود.

چون در این ایام شفیع خان راوری که حاکم یکی از بلوکات کرمان بود به اغرای عبدالرضاخان که با او وصلتی کرده بود سر از چنبر انقیاد برزده متحصن گردید، نواب شجاع السلطنه تاب سکون و صبر نیاورده بی استیذان از امنای دربار خاقان کامکار با گروهی از سواران سیستان و کرمان و خراسان در اواخر ذیحجه روی به ظاهر یزد کرد. و چون در آن ایام نواب امیرزاده تیمور میرزا ملقب به حسام الدوله از جانب جناب فرمانفرمای فارس به حکومت و انتظام سرحدات فارس مأمور بود و در آباده توقف داشت به اشارت عم اکرم منزلی دو سه قطع کرده به ظاهر یزد رسید. و چون ایالت یزد محول به نواب امیرزاده سیف الدوله میرزا بن شاهزاده معظم ظل السلطان بود، وی به اذن حضرت خاقانی به یزد مأمور شد که نواب شجاع السلطنه دست از محاصره باز داشته به جانب کرمان گراید. و بعد از ورود نواب سیف الدوله میرزا به یزد، عبدالرضا خان را اطمینانی حاصل شده بیشتر از

پیشتر با ملازمان دربار شاهزاده شجاع السلطنه اظهار سرکشی و تکبر و تجبر نمود. این معنی بر طبع اشرف والاگران آمده اصرار در محاصره شهر افزود و بتاخت و ناز بلوکات فرمان داد و به عزل و نصب ضباط حکم راند.

عبدالرضا خان به سبب اطمینان از حاکم شهر در مقام نزاع و دفاع بر آمده همه روزه آتش مصاف گرم بود و جمعی از وفود جنود در آن لهب شعله ور سمت و قود داشتند. محمد کاظم خان سوادکوهی مازندرانی که امیری دلیر و سرداری بی نظیر بود در آن مقاتلات به گلوله شمشال شهریان هدف گردید و جهان را به درود کرد، و از این راه ضعفی به همراهان نواب شجاع السلطنه روی داد، و محمدزکی خان نوری سردار سابق فارس و وزیر لاحق کرمان که شمه ای از محامدش نگاشته کلک حقایق سلک گردیده، در این ایام محاصره از غلبه مرض فلغمانی که مقدمه شقاقلوس است جهان ناپایدار را به درود کرد و روی به جهان باقی آورد رحمة الله.

حضرت شجاع السلطنه با وجود این دو اتفاق فسخ عزیمت ناکرده در امر محاصره جد و جهدی بلیغ مرعی داشت، چون سامان قلعه داری از شمشال و جزایر و تفنگ و توپ و برج و باره استوار و قوی با عبدالرضا خان مهیا بود و دولتی وافر به دست آورده داشت خودداری تمام کرد تا ایام محاصره حصار نه (۹) ماه امتداد یافت و صورت شاهد فتحی در مرآت مراد مصور نگردید.

در بیان مأموریت

نواب مستطاب شاهزاده اعظم

نایب السلطنة العلیة العالیة عباس میرزا به استخلاص یزد و

انتظام آن سامان الی آخره

سابقاً ترقیم یافته که نواب نایب السلطنة به انتظام امور خراسان مامور بود و از جانب خاقان صاحبقران بدو اشارت رفت که به حضور اعلی شرفیاب شده قلعه یزد را مفتوح و عبدالرضا خان را مقلوع و انتظامی در امور یزد و کرمان داده راه خراسان برگردد. در عین شدت فصل دی بنا بر امثال امر پدر تاجدار و شاهنشاه [۳۰۵] کامکار از اردبیل حرکت گزیده با ده هزار (۱۰۰۰۰) سرباز دلیر و بیست و پنج (۲۵) عراده توپ شهرگیر به حضور خاقان کبیر عزم کرده، در اواخر شهر رجب المرجب از اردبیل بر آمده نواب شاهزاده معظم و امیرزاده مکرم محمد میرزا فرزند اکبر اعز خود را از راه ساوه با سرباز و توپخانه روانه قم فرموده، خود با جناب قایم مقام و معدودی از خواص اهل نظام در روز پنجشنبه دوازدهم شعبان یکهزار و دوست و چهل و شش (۱۲۴۶ هـ / ژانویه ۱۸۳۱ م) به سعادت حضور خاقان مستسعد گردید، و پس از القای مطالب مکتونه از حضرت شاهنشاهی مرخص به سفر یزد و روانه کردن نواب شاهزاده شجاع السلطنة به حضور مبارک گردید، در روز سه شنبه بیست و چهارم راه یزد برگرفت.

عبدالرضا خان بیگلربیگی یزد با جمیع برادران و برادرزادگان و اشراف و اعیان در منزل عقدا با مصحف و شمشیر به حضور حضرت نایب السلطنة دلیر آمدند و معفو شدند و در روز دوشنبه ششم شهر شوال عید سعید نوروزی به فرخی و فیروزی در بلده یزد به انجام رسید.

و در بهار این سال موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی با اجلال و عظمت لایتناهی به سفر عراق و گندمان یاساق فرمود و در اصفهان توقف گزیده انتظار اخبار ممالک محروسه همی برد.

چون نواب شجاع‌السلطنه از استقبال و پذیره یزدیان و شرفیابی حضور نواب نایب‌السلطنه در منزل عقدا اطلاع یافت دست از محاصره یزد بازداشته با همراهان رکابی روی به سوی کرمان نهاد و نواب ولیعهد نایب‌السلطنه پس از سه چهار روزه توقف و انتظام امر رعایا و برایا حکومت را کماکان به نواب امیرزاده والاشان سیف‌الدوله میرزا برادرزاده خود تفویض کرد، چون آثار قحط و غلا در آن ولایت محسوس بود به بلوکات کرمان توجه فرمود و راه کرمان سپرد.

نواب شجاع‌السلطنه حسنعلی میرزا بعد از اطلاع از عزیمت حضرت نایب‌السلطنه العلیه‌العالیه نواب امیرزاده هولاًگوخان فرزند اکبر خود را تا دو منزلی کرمان به عزیمت استقبال مورد والا روانه داشت و خود نیز راه پذیره را به قدم تحریم و تعظیم سپرده، در اواخر شوال موکب حضرت ولیعهدی به خارج شهر نزول استقلال گزید و نواب شجاع‌السلطنه به خدمت آمد.

چون آقا محمد کریم پیشخدمت خاصه به احضار او مأمور بود، و نواب شجاع‌السلطنه از شرفیابی حضور خاقانی متوهم و از بیم مؤاخذه حضرت صاحبقرانی خایف بود و به نواب نایب‌السلطنه نیز از جانب صاحبقرانی در ارسال او حکمی رفته بود، بعد از ملاقات و مقالات بر حسب امر اعلی یک فوج قراول احترام بر نواب شجاع‌السلطنه مقرر شد و محمد زمان خان دولوی قاجار با دویست سوار (۲۰۰) به همراه او روانه دارالخلافه طهران شد.

ذکر حال

میرحسن خان طالش ولد

مصطفی خان و آمدن او به طهران و

وفات یافتن در آن ایام

در واقعات سال یک هزار و دویست و چهل و یک (۱۲۴۱ هـ / ۱۸۲۵-۱۸۲۶ م)

مرقوم افتاده است که میر حسن خان ولد میرمصطفی خان طالش در معارک مخالفت با روسیه لنکران و ارکوان به معاضدت سپاه رکابی با آن طایفه کارزارها کرد و «اسبق المجاهدین» لقب گرفت، و بعد از مصالحه دولتین از قرار عهدنامه ولایت طالش در تقسیم داخل دولت روسیه افتاد. میرحسن خان به خیال آنکه در آن دولت نیز متصدی امر حکومت طالش خواهد بود به نزد ینارال بسقاویج سردار گرجستان رفته ملتجی گردید. و چون مقرر بود که فراریان معروف را از دو جانب نگاهداری ننموده تصاحب نمایند، نواب نایب السلطنه او را از ینارال بسقاویج خواسته، وی نیز بداد و به حکم نایب السلطنه به محمدقلی خان سعدلو حاکم خلخال سپرده شد. در زمان توقف یزد خیر رسید که میرحسن خان از خلخال فرار کرده به طالش رفته به دست آویز نوشتجات مجعوله بر ولایت خود مستولی شده، صالحات روسیه را بعد از محاربات از لنکران و ارکوان بیرون کرده، حکومتی به استقبال حاصل نموده.

و ینارال بسقاویج چون به تنهائی محاربه را با او نمی پسندید، شرحی به نواب نایب السلطنه بر نگاشته به دفع و رفع او پرداخته، لهذا به حکم حضرت شاهنشاهی جمعیت اردبیل به صوب طوالش روی نهاده ینارال نیز دو فوج از روسیه روانه شروانات کرده در استیصال او همدستان آمد.

چون میر با تدبیر خود را محصور بین الحاصرین دید به انزلی و مازندران گریخته از آنجا به طهران آمد و در اندک زمانی گیتی را وداع کرده از زحمت کفر و اسلام بر آسود و در غرفات جنات غنود، رحمة الله.

۱. به روایت صاحب ناسخ التواریخ: نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهنشاه کس به نزد بسقاویج فرستاده، میرحسن خان را طلب کرده، بسقاویج بی توانی او را روانه نمود. نایب السلطنه، میرحسن خان را به دست محمدقلی خان سعدلو حاکم خلخال سپرد و فرمان کرد که چنانش بدار که فرار نتواند کرد. (۳۵۰/۱).

ذکر واقعات خراسان و عزیمت الله‌قلی خان خوارزمی به ارض اقدس و محاربه ترکمانیه تکه و ساروق با سپاه شاهزاده و هزیمت ترکمانیه و سایر وقایع

چون فی مابین رضاقلی خان کُرد زعفرانلو و محمدخان قرائی تربتی داعیه همسری و برابری قایم بود، و در این اوقات رضاقلی خان به نواب احمد علی میرزا والی خراسان خدمت همی کرد و محمدخان قرائی مغضوب و مغلوب بود، بنا بر حفظ خود دست توسل به دامان الله‌قلی خان خوارزمی زده با او اظهار مخالصه نمودی.

و یلنک توش خان برادر صید محمدخان جلایر حاکم کلات نیز پس از قضیه مقتول شدن برادر، از دولت ایران رمیده به نزد خان خوارزم روی کرده «سردار سرحدات ترکستان» لقب یافت و خان خوارزم ترکمانان ساروق را بتاخت و سرقت ارض اقدس فرستاد.

از جانب شاهزاده والی جماعتی به مدافعه ترکمانیه مأمور شدند و در پل خاتون قریب به سرخس مقابله اتفاق افتاد. جمعی کثیر از تراکه قتیل و اسیر شدند، و رسول فرستاده الله‌قلی خان که به نزد محمدخان قرائی مأمور بود نیز دستگیر شد. نواب شاهزاده او را به استمالت [۳۰۶] مطمئن نموده رخصت رجعت داد و شرخی به خان خوارزم درگسستن از محمدخان قرائی و پیوستن به اولیای دولت پیغام فرمود. خان خوارزم از این مردمی و فتوت ترک مخالفت کرده و برگ موافقت ساخته، رؤسای تکه و ساروق و سالور را با اسبهای ترکمانی و تحف و ارمغانی به دربار والای فرستاد و اظهار انقیاد کردند. و شاهزاده اسرای آنان را رد فرموده بازگشتند.

محمدخان قرائی ناچار از هرزه درائی زبان به کام کشید و اظهار اطاعت گزید، یلنک توش خان جلایر نیز برادرزاده خود محمدعلی آقا را به حضور والی فرستاده به ضراعت و شفاعت روی به ارض اقدس نهاد و ندامت از کار رفته آغاز کرده مطمئن شد.

در بیان توجه رایات نصرت آیات
حضرت خاقان اعظم و صاحبقران معظم
فتحعلی شاه قاجار به جانب بیلاقات عراق و
واقعات ایام این یورش و یاساق

چون رعایت انتظام امور عراق منظور نظر شاهنشاه آفاق بود و فی مابین شاهزادگان عظام باطناً غبار نثار چهره پوش مرآت صفا و وفا گردیده، و خاطر خطیر خاقان کبیر به اطفای لهب خلاف فرزندان بزرگوار رغبت کرده، در روز پنجشنبه ششم شهر ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دوست و چهل و شش (۱۲۴۶ هـ / مه ۱۸۳۱ م) از دارالخلافه طهران حرکت فرموده در شنبه هشتم به بلده شریفه قم وارد و روزی دو سه به مراسم زیارات در روضه جنت مثال حضرت معصومه اعتکاف افتاد.

بعد از وصول جنود نامعدود خاقانی به منزل کمره و توقف در آن چمن پر سوسن و سمن، شاهزادگان عظام نواب حسام السلطنه محمدتقی میرزا والی بروجرد و شیخ الملوک شیخعلی میرزا حاکم ملایر و امیرزاده معظم محمدحسین میرزای حشمت الدوله بن دولتشاه جنت جایگاه از بلاد خود به رکاب بوسی خاقان صاحب-قران اکبر شرفیاب شدند و ذره وار در آفتاب جلال سلطانی محو و نابود شدند، از راه بیم و امید پیشکشهای وافره گذرانیدند. و مدت دو هفته اردوی همیون در آن چمن اتراق گزین آمد و غلامحسین خان سپهدار و حاکم عراق خدمات کلی از هر حیثیت به ظهور آورد. و چون این ولایت متعلق به وی بود از سیورسات و علیق الدواب زیاده از اندازه حمل و نقل به عموم ملتزمین رکاب رسانید.

پس از ارتفاع غوایل از میانه شاهزادگان عراق، موکب حشمت کوکب خاقانی به عزم چمن قهیر به جنبش در آمده شاهزادگان مرخص شده به ولایات خود بازگشتند. و در غره شهر محرم الحرام یکهزار و دوست و چهل و هفت (۱۲۴۷ هـ / ژوئن ۱۸۳۱ م) چمن قهیر رشگ افزای هشت بهشت گردید، و فی الواقع آن چمن در غدوبت ماء و لطافت هوا و کثرت ریاحین و وسعت میادین در همه عراق ممتاز است و از وصف و اصف بی نیاز، لهذا مدت یک ماه در آن مقام اتراق افتاد، و جناب

امین‌الدوله به تفریغ محاسبهٔ فارس مامور شد، و در منزل قمشه به خدمت نواب فرمانفرمای فارس که به عزم شرفیابی حضور خاقانی آمده بود رسید و بازگردید. و نواب شاهزاده سیف‌الدوله حکمران اصفهان نیز با عیال به اردوی خاقان بی همال آمده.

مدت ده (۱۰) روز چنانکه رسم سلاطین شیعهٔ اسلامیة است در آن محرم به تعزیه‌داری و سوگواری خامس آل عبا و ثالث اهل و لا حسین بن علی سلام الله علیه پرداختند، از آن پس به احضار شاهزاده اعظم نواب نایب‌السلطنه العلیة العالیة فرمان صاحبقرانی صادر و بادر شد و بریدی سریع‌السیر حرکت از جناح طبر اقتباس کرده روی به ساحت کرمان نهاد.

و این ایام حسین خان قاجار قزوینی سردار سابق به انتظام امور بختیاری و حکومت چهارمحال عراق مخصوص گشت و اسدالله نامی از کدخدایان خوانسار که با جماعت سارقه بختیاری پایمردی و دستیاری داشتی به دست آمده از پای در افتاد و دو عراده توپ که در زیر خاک پنهان کرده بود پیدا آمده جزو توپخانه مبارکه شد و به توسط و شفاعت جناب صدیق مجرب و دبیر مقرب میرزا آقا خان وزیر لشکر و برادرش نصرالله به جای او منصوب شد.

ونواب شاهزاده سلطان محمد میرزا به جهت تدارک و تهیه ورود مسعود حضرت صاحبقرانی به شهر اصفهان رفت و اردوی بزرگ خاقانی در روز دوشنبه چهارم صفرالمظفر از چمن قهیز حرکت کرده، عصر همان روز چمن سنگباران را که از حضرت خاقان «چمن گل باران» لقب یافت، مضرب خیام شوکت قباب فرمود. و به واسطه نزاهت و خضارت قرب یک ماه شاهنشاه را در آن چمن توقف افتاد.

[تولد ناصرالدین شاه قاجار]

و در ششم شهر صفرالمظفر از شاهزاده معظم نواب محمد میرزا فرزند ارجمند اکبر انجب نواب نایب‌السلطنه العلیة فرزندی متولد گردید که صلباً و بطناً نبیره انجب حضرت صاحبقران و از هر دو جانب قوینبو بود، و نام نامی او را ناصرالدین میرزا نهادند و به وجود او افتخار کردند و عیشها و سورها گزیدند، و چمن گلباران به

یمن مولود مسعودش خاقان صاحبقران و امرای قاجار و ملتزمین رکاب به عیش و عشرت کامیاب بودند و بر سبزه زمرد فام لعل مذاب همی نوشیدند.

لمؤلفه

صنم پیکر بتی هر جا قدح نوش می رنگینشان در جام سنگین توگفتی لعل رخشان است باده به روز روشنش آن تاب در عکس زنخدان پر فتن چون چاه بابل به میمین غنچه یا سمین انامل که دُرد رحبش ز الماس است منزل که اندر تیره شب تابان مشاعل در این چمن مینوون مینا رنگ امیرزاده ارغون میرزا بن شاهزاده شجاع السُلطنه از سبزواری در رسیده به اصطبل مبارکه پناه برد، زیرا که بعد از احضار شجاع السُلطنه به منازعه روسیه فرزندان وی که در خراسان حکومت داشتند با عیال او به وی پیوستند، و ارغون میرزا همچنان در سبزواری به خودسری حکومتی می‌راند و به واسطه رشادت و جلالت متابعت عم خود شاهزاده احمدعلی میرزای والی خراسان را گردن نمی‌نهاد و به تاخت و تاراج مؤالف [۳۰۷] و مخالف می‌پرداخت. و به اشارت امنای دولت اهالی سبزواری بر وی شوریده دامن از خدمتش درکشیدند، وی از راه بیابان جندق به اردوی اعلی ملحق و از سیاست حضرت خاقان کبیر بر سرکمند مرکبان خاصه رفته شفعا برانگیخته به توسط عم اکرم شاهزاده فرمانفرمای فارس معفو گردید.

ذکر مأموریت

حسن خان ولد آصف الدوله قاجار الملقب به سالار بار

به خدمت شاهزاده گردون وقار نایب السُلطنه و

آمدن خدمتش به حضور خاقان صاحبقران

چون ایام ورود شاهزاده اعظم نایب السُلطنه به حضور خاقان صاحبقران معظم نزدیک گردید، در ازای خدمات او خاقان صاحبقران یک قبضه شمشیر جواهر نشان که در شب تار تابنده تر از راه کهکشان بود به حسن خان ولد آصف الدوله قاجار که یطناً نبیره خاقان کامکار و صلباً خالوزاده نایب السُلطنه و ملقب به «سالار بار» بودی

به رسم خلعت التفات مرحمت شده و ضمناً به احضار حضرتش اشارت رفت. و در این زمان مهندسی روسی که از جانب ینارال بسقاویج مأمور به خدمت نایب‌السلطنه می‌بود در رسید و در قمشه به ملاقات شاهزاده فیض یاب شد و چون ضرورتی نداشت معزز و مخلع به مراجعت مأمور گردید و بعد از گذشتن از تبریز مرض مالیخولیا بر طبعش غلبه کرده خود را به رود ارس یا زنگی در افکنده هلاک شد.

نواب حشمت‌الدوله محمدحسین میرزا در چمن گلباران از رکاب ظفر مآب حضرت خاقان اذن رخصت و رجعت گرفته اختیار محال سنقر و کلیائی ضمیمه ابالت ولایات سابقه گردید.

پس از فراغ از کار شکار و ایاغ و سرانجام انتظام مهام بلاد خسروکیخسرونژاد فریدون نهاد با رأی پیر و بخت جوان در سرچشمه آب زنده رود و آب گرن فرود آمده، ورود گزیده، سراپرده خسروانه خاقان یگانه را بر فراز آب رود جیحون نمود، سر به ثریا بر آوردند و میخ طناب بر کوهان ثور و ماهی فرو کوفتند، و در آن سرچشمه فیروز، مدت چهار روز اتفاق اتراق افتاد و یک بار به تماشای سرچشمه آب گرن که در دامنه زردکوه بختیاری است حضرت شهریاری را نشاط سواری افتاد و چهار فرسنگ راه به پای مرکب چهارگامه صرصر شتاب فرو نوردید و به خیمه‌گاه باز آمد و همه جا از آب رود زنده رود به قریه دهگرد چهار محال آمده در آنجا نزول اجلال واقع شد و روزی چند در آن قریه شهر مانند به سر رفت، و به انتظام ورود مرکب فرزند بی‌مانند مسعود نایب‌السلطنه العلیه العالیه و مأمور فرمودن او به نظم خراسان همی گذشت.

آمدن نواب شاهزاده معظم نایب‌السلطنه از کرمان به اصفهان به حکم خاقانی و مأمور شدن به خراسان

چون احضار نواب نایب‌السلطنه از آذربایجان به محض انتظام خراسان بود و نظم یزد و کرمان ضمیمه شد، لهذا پس از انتظام مهام کرمان و یزد او را احضار به

حضور و به خراسان مأمور خواست که بر حسب امر خدیو صاحبقران توپخانه و سرباز نظام را از راه طبس روانه و خود بعد از شرفیابی از هر راهی که انطباق نماید حرکت فرماید.

حضرت شاهزاده ولیعهد، امیرزاده خسرو میرزا میرزا فرزند خود را با یوسف خان گرجی امیر توپخانه مأمور به توقف کرمان و سلیمان خان سرهنگ را با فوج شقاقی به یزد فرستاد که در نزد امیرزاده سیف‌الدوله توقف گزینند، خود با شش عراده توپ سپهرکوب و سه فوج نظام دریا موج:

مشياً علی الراس لاسعیاً علی القدم

راه خدمت پدر والا گهر خاقان قاجار در گرفته، در منزل قمشه، محمدحسن خان دولو سالاربار را دریافته به شمشیر مرصع مخلع شد و در روز پنجشنبه غره ربیع‌الثانیه در منزل دِه‌گُرد شرف عتبه بوسی دریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گردید، و در خلوات و جلوات مکنون خاطر خطیر را با وی آشکار کرد که:

خوانین خراسان چندی است که قوت گرفته در مراتع خودسری خلیع العذار می‌چرند؛ و با حکام خود به مداهنه و مخادعه به سر می‌برند، باید نظمی تمام در آن سرحد داده شود و از راه دامغان و سمنان رفتن اولی است.

و روزی در محضر سلام عام نایب‌السلطنه را پیش خوانده قدحی زرناب که پراز شربت و گلاب بود به وی التفات فرموده فرار سفر خراسان و تعهدات امر آن سامان را بر اهل حضور به مقام ظهور آورد؛ و مقرر شد که نواب امیرزاده والا مقام محمد میرزا سمی سلطان سعید شهید را که محل اعتماد خاقان صاحبقران و وارث و حارس دولت ایران و اسخی و اطهر امیرزادگان عهد بود، در حضرت والا گذاشته تا تدارک سفر نایب‌السلطنه را مهیا و با او روانه دارند.

نایب‌السلطنه روانه اردوی خود گردیده، امیرزاده سیف‌الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج همدان را با ده (۱۰) عراده توپ بدو سپرده و مقرر داشتند که امیرزاده خسرو میرزا با یوسف خان امیر توپخانه از راه بیابان به تون و طبس و قاینات رفته از آنجا ملحق به اردوی والا شوند و خود به اصفهان روزی دو سه توقف گزیده پس به قم آمده، بعد از زیارت از راه سیاه کوه با گروهی کوه شکوه راه

مقصد اعلیٰ برگرفت و مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد از خزینه عامره به صیغه انعام و تدارک سفر خراسان از حضرت خاقان صاحبقران بدو التفات شد، هزار (۱۰۰۰) تومان هم به انعام سرباز و عمله توپخانه انعام رفت و به کرمان فرستاده شد. فرمان اختیار ممالک شرقی متعلقه به دولت علیه ایران طولاً الی رود جیحون و عرضاً تا آب اترک و قراتکلک که سرحد خوارزم است به نام نامی حضرت ولیعهد نگاشته آمد.

و چون نواب امیرزاده معظم مفخم فریدون میرزا از جانب حضرت نایب‌السلطنه به نیابت تبریز مفتخر بود، فرمان صادر شد که مقرب‌الحضرت محمد خان زنگنه امیر نظام که از چاکران قدیم با احترام است در خدمت نواب امیرزاده نایب‌الایاله [۳۰۸] فریدون میرزا به امارت آذربایجان پردازد و با دور و نزدیک رفتاری شایسته ظاهر سازد، و میرزا اسحق نبیره میرزا بزرگ قایم مقام به اسم وزارت آذربایجان به تنقیح معاملات و توضیح محاسبات مأمور آمد.

و چون عبدالرضا خان یزدی در هنگام حرکت نواب نایب‌السلطنه از کرمان به حضور خاقان صاحبقران، سپرده نواب امیرزاده خسرو میرزا بود، علی خان ولد او در خدمت نایب‌السلطنه آمده با عیال روانه آذربایجان شد، بعد از رفتن نایب‌السلطنه فرار کرده به یزد رفت. و حضرت خاقان صاحبقران پس از ارسال ولیعهد بی مانند پنج روز در نجف آباد توقف گزیده در دوشنبه دوازدهم ربیع‌الثانی با فرّ سلیمانی وارد اصفهان شدند.

ذکر فرار

شفیع خان راوری کرمانی و عبدالرضا خان یزدی و تسخیر هر دو قلعه در دست امرای نایب‌السلطنه

سابقاً اشارتی رفت که شفیع خان راوری با عبدالرضا خان یزدی وصلتی کرده مواحدت گزیدند و با شجاع‌السلطنه مخالفت آغاز کردند، در این اوقات که به حکم حضرت نایب‌السلطنه مأمور به توقف در خدمت امیرزاده خسرو میرزا بودند نفاق جبلی خود را آشکار کرده به اتفاق فرار کرده شفیع خان به راور و عبدالرضا خان به

قلعه بافق بهاباد رفت و ظهور این نفاق در هنگامی به عرض حضرت نایب السلطنه رسید که در قصبه قمشه توقف داشت فوراً حکمی به یوسف خان گرجی و سلیمان خان گیلانی که در کرمان و یزد بودند به قلع و قمع این دو خاین صدور یافت.

و یوسف خان قلعه راور را در ظرف مدت سه ساعت به تسخیر آورد و شفیع خان را با دو فرزند او اسیر کرد، روانه طهران و اردبیل کرد.

سلیمان خان گیلانی نیز حصن بافق را که پهلو به افق گردون همی سود در یک شبانروز مفتوح کرد؛ ولی در تیره شبی که سربازان به تسخیر حصار بر یکدیگر سبقت همی گرفتندی عبدالرضا خان با چند تن از بنی اعمام و خدام بیرون آمده راه طبرس و قاین در پیش گرفته بدر رفت.

و این اخبار در اواخر ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و چهل و هفت (۱۲۴۷ هـ / سپتامبر ۱۸۳۱ م) در اصفهان به عرض خاقان صاحب قران رسید، شمشیری مکمل به جواهر تابان و خلعتی شایسته به یوسف خان و سلیمان خان فرستادن فرمود.

ذکر وقایع اتفاقیه عراق و فارس و مراجعت خاقان صاحبقران از اصفهان به دارالخلافه طهران

نواب شیخ علی میرزا بعد از مرخصی از چمن کمره به ملایر و تویسرکان باز گردید و به جهات مختلفه که یکی از آن سوء سلوک کارکنان او با اهل شهر و بلوک بود، خلایق ملایر بر وی بشوریدند و او تسکین آن فتنه نیارسته عیال خود را به دولت آباد برده خود راه آستان حضرت خاقان برگرفت.

شاهنشاه صاحبقران علی العجالة حکومت ملایر را به غلام حسین خان سپهدار محول فرمود؛ و وی میرزا شریف تفرشی معتمد خود را بدانجا فرستاد. و به امر حضرت خاقانی مقرب الخاقان میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی خاصه مأمور به تحقیق امور اهالی ملایر و آوردن ضباط و عمال آنجا به پایه سریر گردون سایر گردید، معادل یکهزار (۱۰۰۰) نفر در چمن گردان به دربار دارای ترک آمدند و در رد و قبول دو فرقه شدند و خاقان شریعت پرور محاکمه آن دو گروه را محول به حکم

شرع اطهر و مرجوع به جناب فضایل مآب سیادت انتساب حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی مقبول علمای عصر فرمود. و کسی از جانب شاهزاده به مرافعه وکیل شده بر وفق شرع انور اجرای احکام شد و در تعیین حاکم استخاره رفت و هم شیخعلی میرزا اولی بود.

از جانب خاقان اعظم مقرر شد که کسی از معتمدین جناب حاجی سید محمد باقر مفتی مسلم عصر به همراه شیخ الملوک به ملایر رفته مراقب معاملات و رفتار او گردد که به تعدی و خلاف شرع امری روی ندهد و امینی نیز از جانب حضرت شاهنشاهی مأمور شود که جمع و خرج و دخل آن ولایت را تصحیح کند و دخل و خرج را موافق کند. از جانب مفتی عصر، ملا احمد خراسانی و از جانب خاقان عهد، میرزا قوام الدین بهبهانی مأمور شدند.

و درین ایام جمعی از سارقین بلوچ را که نواب بهاءالدوله شاهزاده بهمن میرزا حکمران سمنان و دامغان به حضور اعلی مقید و محبوس فرستاده بود به سیاست رسیدند.

و مبلغ دو بیست هزار (۲۰۰۰۰۰) تومان از اصل مالیات فارس به سبب وفور ملخ و آفت غلات به نواب شاهزاده معظم فرمانفرمای فارس تخفیف عنایت شد و مقضی المرام به شیراز بازگشت، و امیرزادگان عظام و برادرزادگان کرام نواب هلاگو میرزا ملقب به «بهادرخان» و ارغون میرزا و اباقا آن میرزا و اوگتا قآن میرزا پسران شجاع السلطنه را به اذن خاقانی به همراه خود به فارس برده در مقام تربیت آنان بر آمد.

[بازگشت فتحعلی شاه به تهران]

و موكب شاهنشاهی در هشتم جمادی الاولی از اصفهان به جنبش در آمده از میانۀ نطنز و جوشقان و نراق روی به دارالخلافه طهران آورد و در روز دوشنبه هفدهم ورود به شهر قم اتفاق افتاد، و نواب ظل السلطان حکمران طهران و یحیی- میرزا والی گیلان در خارج قم به رکاب بوسی خاقان صاحب قران سعادت یافتند. پس از زیارت مخصوصه و قراءت ادعیه مأثوره و انعام و احسان با خدمه و متولیان

آن حرم رایات ظفر آیات به هوای سیر دشت و وادی شقه گشا گردید و در سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به باغ دلگشای نگارستان نزول افتاد و در یکشنبه غره جمادی الثانی ورود مسعود به دارالخلافه طهران سعادت بی پایان بخشید.

اوبای گیلان و مازندران

و به ملاحظه شیوع وبای عام در گیلان نواب شاهزاده یحیی میرزا مأمور به توقف ری گردید؛ و نواب شاهزاده معظم محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران نیز از بلای وبای [۳۰۹] فرار کرده به حضور اعلی آمد و به معاجین یاقوت آگین صحبت خاقان صاحبقران اعظم قوت قلب یافت.

در بیان وصول شاهزاده

اسکندر عزیمت نواب نایب السلطنة العلیة العالیة

به قلعه سلطان میدان و تسخیر آن و

روی فرمودن به جانب خراسان

در سال یکهزار و دو بیست و بیست و نه (۱۲۲۹ هـ / ۱۸۱۴ م) که خوانین خراسان بر نواب شاهزاده جلیل الشأن محمد ولی میرزا بشوریدند و این خبر در چمن او جان به عرض خاقان صاحبقران رسید، چون حضرت اعلی را به علم و بینش و احکام نجومی میرزا محمد حسین اصفهانی منجم باشی اعتمادی بود و اخبار و احکام صادقه از وی بروز می نمود، حقیقت نظرات و تأثیرات کواکب را در باب امر خراسان پژوهش فرمود، وی عرضه داشت که تا مدت هفده (۱۷) سال قوت کوکب امرای خراسان به سرحد اعلی خواهد بود و با ایشان مدارا باید فرمود و چون این مدت بگذرد یکی از دراری عمان سلطنت و دُری گردون دولت بر ایشان غلبه کند. و در این ایام که زمان موعده منقضی شده بود و خاقان صاحبقران نواب شاهزاده نایب السلطنة را به قلع و قمع خوانین سرکش آن بلاد می فرستاد. بعد از بیان این مطلب از مکنونات ضمیر منیر شرحی شفاهاً فرمایش رفت و نصیحت فرمود که به

قدر امکان در سفک دماء مسلمانان مدارا کند و تا کار به اصلاح و تدبیر تواند گذشت به حربه و شمشیر نگذراند و نیت خود را به خیر موقوف دارد و ابدأ از عبدالرضا خان یزدی نگذرد که مایه جسارت همه حکام او بوده، و رضا قلی خان خبوشانی و محمدخان قرائی را به هر نحوی که باشد زنده بدست آورده با خود به حضور اعلی آورد تا مکافات بیع و شرای اسرای شیعه را هم در حیات معاینه کنند. و چون نواب شاهزاده اسکندر عزم کیخسرو رزم از اصفهان و راه کاشان به دامغان در رسید جانبازان سمنانی و دامغانی و سواران اوصانلوی خواری و مازندرانی به رکاب ظفر انتساب پیوستند، بعد از ورود به ولایت سبزوار امور آنجا را نظمی تمام داده نواب امیرزاده قهرمان میرزا را به ایالت آن ولایت گماشت و محمد رضاخان فراهانی را مامور به وزارت وی داشت.

افتح قلعه سلطان میدان

سابقاً مرفوم شد که رضا قلی خان خبوشانی در زمان حکومت شاهزاده احمد علی میرزا به مصلحت حال خود قلعه نیشابور را که در تصرف علی رغم محمد خان قرائی وا گذاشت و بلوک سر ولایت را که به خبوشان اقرب بود به جای آن متصرف شد، جماعتی از سواره و پیاده زعفرانلو و شمخال چیان مریخ خورا به ریش سفیدی اسمعیل بیک میدانی در قلعه سلطان میدان سر ولایت مستحفظ نهاده، در این اوقات که ملکزاده ملک صفات نایب السلطنه بدانجا رسید به ملاحظه رأی دوربین گذشتن از سلطان میدان را صلاح وقت ندیده به تسخیر آن تشمیر فرمود. و روز حرکت از سبزوار محمد حسین خان زنگنه ایشک آقاسی با پیغامات مشعر بر وعد و وعید به نزد رضا قلی خان فرستاده خود روی به قلعه سلطان میدان نهاده در حوالی قلعه توقف فرمود و به یورش امر نمود.

اسمعیل بیک میدانی مستدعی دو روزه مهلت شد و رضا قلی خان استدعا کرد که جناب قایم مقام وی را مفتخر کرده قرار دهد. چون قایم مقام از تذویرات اهالی خراسان اطلاعی تمام نداشت نواب نایب السلطنه، میرزا موسی رشتی نایب را که از زمان حکومت شجاع السلطنه تا زمان ولایت احمد علی میرزا در خراسان متوقف و

از خدیعت و تذویر خوانین آن بلاد آگاه بود، به همراه قایم مقام روانه فرمود. پس از گفتگوی طرفین سخن رضاقلی خان بدانجا ختم شد که حضرت نایب السلطنه مرا و خبوشان را از یکدیگر نگلسد و مابقی هرچه هست به طیب خاطر نعل بهای سمند اوست و زن و فرزند به رهانت دهم و در هیچ خدمت تهاون نکنم، ولی از فرط بیم و خوف از خبوشان بیرون نتوانم آمد، از قلعه سلطان میدان نیز در گذرم. الحاصل در روز چهارشنبه نهم رجب المرجب یکهزار و دویست و چهل و هفت (۱۲۴۷ هـ / دسامبر ۱۸۳۱ م) کس فرستاده سلطان میدان را ناچار تخلیه کرده به کسان حضرت والا باز گذاشت و حسینعلی خان ولد رضا قلی خان و جعفرقلی خان ولد نجفعلی خان شادلو دیگر روز به سعادت بساطبوسی در رسیدند و پیشکشی فراوان آوردند، قلعه محمدآباد از بلوک میان ولایت مشهد مقدس را که هم در تصرف اکراد زعفرانلو بود رضاقلی خان طوعاً او کرهاً خالی کرده به تصرف داد، و نواب نایب السلطنه آن قلعه را با منفعت آن به جناب میرزا موسی رشتی نایب در ازای این خدمات ببخشید و تیول ابدی او مقرر گردید. و محمد جعفر خان باجمانلو را با یکصد (۱۰۰) نفر سرباز به محارست قلعه سلطان میدان گماشت و راه ارض اقدس در گرفت؛ و محمد زمان خان قاجار دولو را در نیشابور به نیابت گذاشت، و در هفدهم شهر رجب المرجب در کمال جلال وارد ارض اقدس شد.

و در بدو ورود در نهایت ادب و مسکنت به زیارت فیض یاب گردید و بعضی از خوانین جزو مانند دو نفر علی مرادخان جوینی و خورشاهی و رستم خان چوله و ابراهیم خان کیوانلو و محمد خان بغایری به دفعات به حضور والا آمده به سعادت رکاب بوسی اختصاص یافتند و پیشکشها گذرانیدند و به مساکن و اماکن خویش رخصت رجعت جستند. یلنگ توش خان جلایر برادر صید محمد خان کلاتی که مردی دانا و عاقل و دلیر بود در بیست و دویم رجب در ارض اقدس مشهد مقدس به حضور حضرت شاهزاده نایب السلطنه شرفیاب شد، چون سابقاً به خوارزم رفته بود و با خان خبوه، الله قلی خان رابطه داشت، از جانب نواب والا به سفارت خوارزم مأمور شد که خان خوارزم را از [۳۱۰] ورود موکب والا به خراسان اخبار و به استرداد اسرای ایران به حضور والا اشعار کرده باشد، و او به کلات رفته مریض شد و انجام این خدمت به تعویق کشید.